

آیا گذشته چراغ راه آینده خواهد شد؟

افشین کوشا

بیست هشتم خرداد هشتاد و هفت

دست اندر کار تهیه نامه ای سرگشاده به رفقای دانشجوی بازداشتی (آذر ماه سال گذشته) بودیم. می خواستیم پس از آزادی این رفقا، مسائل مهمی در ارتباط با جمع بندی از ضربه آذرماه را با آنها در میان گذاریم. در حال انجام این وظیفه بودیم که با نوشته های برخی رفقای دانشجو و برخی گرایشات مختلف چپ روبرو شدیم که هر یک از زاویه ای جنبه هایی از ضربه آذر ماه را مورد بحث قرار داده اند. در نتیجه تصمیم گرفتیم که به جای نامه سرگشاده به برخی موضوعات مهم مندرج در این نوشته ها بپردازیم.

متأسفانه هیاهویی که حول مقاله درج شده در وبلاگ "تریبون مارکسیسم" (۱) تحت عنوان "برخورد پلیسی" راه افتاده، فضایی را به وجود آورده که مانع از طرح موضوعات کلیدی شده است. در آن مقاله عملاً بر برخی اتهامات وزارت اطلاعات به دانشجویان بازداشتی صحنه گذاشته شد و برخی فعالین بازداشت شده به یکی از احزاب چپ منتسب شدند. به نظر ما جدل بر سر اهداف این کار یا هویت نویسنده این مقاله و انگیزه های فردی اش فایده و ارزشی ندارد. فعالین چپ دانشجویی باید خود را از این جنجال ها کنار کشند و اینگونه روشهای کاری را مورد انتقاد قرار دهند. مسئله اصلی، موضوعات مهم سیاسی است که در پس هر یک از این جدل ها طرح می شوند. مهم نیست که چه فرد یا گروه و حزبی آن ها را طرح می کند. برخورد نکردن به مسائل سیاسی پشت هر هیاهو، قبل از هر چیز نشانه وجوه اشتراک سیاسی طرفین درگیر در آن جنجال هاست.

هر روشی ناشی و بازتابی از یک دیدگاه معین است. روش غلط، نشانه دیدگاه غلط است. تائید اطلاعات دشمن و اشاره به برخوردهای درون زندان و مهمتر از آن، قضاوت در این مورد، آنهم زمانی که هنوز بسیاری از مسائل ناروشن مانده و رفقای بازداشت شده هنوز فرصت و زمان مناسبی برای انتقال اخبار زندان به جنبش به دست نیاورده اند، نه تنها از نظر اخلاق انقلابی نادرست است بلکه از زاویه متدولوژی علمی - یعنی جستجوی حقیقت از دل واقعیات - نیز صحیح نیست. اما در مورد برخی احزاب و جریانات متشکل چپ درگیر در این هیاهو می توان گفت که بحث و جدل آنها بر سر مبانی فکری، پایه نظری و جهت گیری های اساسی ایدئولوژیک سیاسی یکدیگر نیست. این واقعیتی است که باید مورد توجه و پرسش همه ما قرار گیرد. تفاوت میان آنها بر سر تاکتیک ها گره خورده است و نیز ارزیابی های متفاوتی که از موقعیت سیاسی جامعه ارائه می کنند و البته میزان لاف و گزاف های شان در برابر یکدیگر. این ارزیابی ها آغشته به محدودنگری، رقابت های شخصی و پدرکشتگی های قبلی است. سرگرم کردن خود و فعالین چپ به این نزاع و توجه به لاف و گزافها، اتلاف وقت است. دوری جستن از این قبیل هیاهوها خود نشان مصمم بودن کسانی است که واقعاً می خواهند گذشته را چراغ راه آینده کنند.

"ما بر حق بودیم!"

ابی هافمن از انقلابیون سرشناس آمریکایی و فعالین دهه ۶۰ میلادی که سالها مورد حبس و آزار پلیس آمریکا قرار داشت زمانی خطاب به هیأت حاکمه آمریکا گفت: "بیشرفها! ما جوان بودیم، بی تجربه بودیم، اشتباه هم کردیم ولی ما بر حق بودیم!" (۲)

این بیان برخورد صحیح به اشتباهات انقلابیون است؛ برخوردی که مرز روشنی میان دوست و دشمن می کشد. این که ضربه آذر ماه تا چه حد اجتناب ناپذیر بود، تا چه حد باید ریشه آن را تفکرات غالب بر فعالین چپ دانست، تا چه حد باید آن را سیاسی یا صرفاً امنیتی - فنی دانست، ذره ای از حقانیت مبارزه ما نمی کاهد. این حقانیت مستقیماً ربط دارد به اهداف سیاسی عمومی که بخش چپ جنبش دانشجویی در مقابل روی خود قرار داد و با تلاش شبانه روزی پرچم آزادیخواهی و برابری طلبی را در جامعه برافراشت و مهمتر از آن، خون تازه ای به جنبش چپ ایران رساند. ضعف ها و قوت های واقعی را باید در چارچوب این اهداف و چگونگی تحقق شان جستجو کرد. همه می دانیم از زمانی که چپ دوباره در دانشگاه های ایران سربلند کرد زمان زیادی نمی گذرد. نوپایی جنبش ما و گسستی که در اثر سرکوبگری دشمن بین تجارب این نسل با تجارب نسل های قبل به وجود آمده برکسی پوشیده نیست. بدون قراردادن تمامی کمبودها و اشتباهات درچنین چارچوبی نمی توان به بررسی دقیق مسائل پرداخت و به نتایج همه جانبه دست یافت. ما حقانیت داشتیم و داریم چرا که اهداف ما منطبق بر منافع اکثریت مردم ایران و جهان بوده و هست. ما حقانیت داشتیم و داریم چرا که متکی بر شور، شعور و وجدان آگاه پیشروترین دانشجویان این آب و خاک بوده و هستیم. هر تلاشی که سازمان دادیم آگاهانه، آزدانه و داوطلبانه بود. نه آلت دست بودیم نه قربانی.

دشمن همواره سعی می کند که حقانیت تاریخی جنبش ما را به اشکال مختلف زیر سؤال برد. چه زمانی که انواع و اقسام حيله های کثیف پلیسی را برای سرکوب و دامن زدن به تفرقه میان ما به کار می گیرد، چه زمانی که برای درهم شکستن اراده ما از شکنجه سود می جوید. بی جهت نیست که همواره یکی از شگردهای موزیانه دشمن این است که مبارزان نسل جوان را "قربانی سیاست بزرگترها" نشان دهند و آنان را وادار به چنین اعترافاتی کند. از دشمن نباید انتظاری غیر از این داشت.

اما زمانی که بخشی از جنبش چپ، رفقای ما را "در بهترین حالت قربانی" می دانند و از آنان به عنوان کسانی نام می برند که "قربانی جهل و دورویی و ماجراجویی خود نیز" شده اند، (۳) این دیگر به معنی مخدوش کردن مرز میان دوست و دشمن است. در این جا هدف، دیگر کشف حقایق نیست. بلکه تضعیف روحیه انقلابی نسل جوانی است که به پا خاسته و علیرغم هر اشتباه بزرگ و کوچکی که مرتکب شده، دشمن را به چالش طلبیده است.

بدون شك هر اشتباه، زمانی که تشخیص داده شود باید عمیقاً مورد انتقاد قرار گیرد. اما نحوه برخورد به اشتباهات یک مسئله بینشی است که جهت گیری طبقاتی افراد و جریانات را به محک می گذارد. مارکسیسم علم است و اولیه ترین شرط برای داشتن دیدگاهی علمی، رویکرد نقادانه به وقایع و تاریخ است. بی شک جنبش دانشجویی مسیر طولانی و پر و پیچ و خمی را پیش رو دارد. در این مسیر حتماً اشتباهات دیگری رخ خواهد داد که جمع بندی از آنها، بخشی از فرایند دستیابی به شناختی گسترده تر است. بدون پیکارهای مکرر و کسب موفقیت ها و پیروزی ها، بدون برخورد با دشواری ها و وقایع ناخوشایند، و بالاخره بدون مقایسه موفقیت ها و ناکامی ها نمی توان به یک شناخت کامل یا نسبتاً کامل دست

یافت. این الفبای برخورد ماتریالیستی به فرایند کسب شناخت است.

رویدادهای اخیر به بسیاری از فعالین چپ دانشگاه کمک کرد که مسائل را عمیق تر از قبل ببینند و بیشتر به جدی بودن مبارزه با دشمن و جدی بودن برخوردهای دشمن پی ببرند. بدون کسب چنین تجاربی هیچ جنبشی آبدیده نمی شود.

مقاومت در زندان بخشی از مبارزه است!

در مورد رفتار و عملکرد رفقا در زندان بحث های زیادی به راه افتاده است. شایعات در این زمینه را باید کنار گذاشت. آنچه که روشن است مانند تمامی تجربه های زندان این بار نیز ما با درجات متفاوتی از ضعف و مقاومت روبرو شده ایم. مسئله اساسی نحوه نگرش ما به این تجربه است. مبارزه در زندان ادامه مبارزه در بیرون بوده، به هیچوجه نقش و ماهیتی خنثی ندارد. مقاومت کردن یا نکردن از یک ماهیت سیاسی طبقاتی معین برخوردار است. به نظر ما ارزیابی هایی نظیر آنچه نقل خواهیم کرد نادرست است و ما را در برابر دشمن خلع سلاح می کند. اینکه:

"هر روشی که دوستان مان برای دفاع از خود در مقابل شکنجه و اعتراف گیری استفاده نموده اند، در جهت منافع جمعی ما بوده و به آن احترام می گذاریم. ما جنبش قدیسان نبودیم." (۴)

ما مجاز نیستیم "هر روشی" را برای دفاع از خود بکار گیریم.

یکم، به خاطر اینکه برخی روش ها کاملاً در تضاد با منافع جمعی ما، و فراتر از آن، در تضاد با منافع جنبش ما قرار می گیرند (و قرار گرفته اند)؛ در نتیجه قابل احترام نیستند و نباید مورد تأیید قرار گیرند.

دوم، "هر روشی" که افراد برای دفاع از خود اتخاذ می کنند نیز از یک خصلت سیاسی و طبقاتی برخوردار است. مارکسیستها روش های خود را دارا هستند. تأکید بر "هر روشی" بیان برخوردی پراگماتیستی است. (مبنی بر اینکه "آنچه مفید است حقیقت دارد"، "حقیقت، همان مصلحت است" یا اینکه "آنچه موجود است، معقول و واقعی است.") پراگماتیسم به جای حل مسائل آنها را توجیه می کند. این روش مانع از نقد سازنده برای تکامل جنبش ما خواهد شد.

پایبندی به اصول انقلابی و وفاداری به آرمانهای انقلابی ربطی به قدیس بودن کسی ندارد. هیچ قدیسی به فکر رهایی جمع و بشر نیست. قدیسان رستگاری خود را از قدرتی می خواهند که موجود نیست. اما اعمال و رفتار ما مستقیماً در ارتباط با قدرت مردم قرار دارد؛ یا آن را تقویت می کند یا موجب تضعیف آن می شود. هر برخوردی که موجب تضعیف قدرت مردم در برابر دشمن شود نادرست است. هر برخوردی که حقانیت ما را زیر سؤال کشد غلط است. طی تاریخ مبارزه طبقاتی، انقلابیون توانستند به معیارها و روش های مختص خود در قبال دشمن دست یابند. حداقل معیارها این است که:

یکم، نباید روش هایی را برای دفاع از خود بکار گیریم که دشمن از آن بتواند برای تضعیف جنبش انقلابی استفاده کند.

دوم، آدم فروشی هرگز!

این دو شرط شاید ابتدایی به نظر برسند اما وفاداری به آنها تضمینی برای حفظ آینده سیاسی فرد و جنبش ماست. هیچ جنبشی بدون فداکاری و از خود گذشتگی توده های شرکت کننده در آن به اهداف خود دست نخواهد یافت. متأسفانه جنبش ما در فضای سیاسی ای سربلند کرد که از چپ و راست آرمان های انقلابی تحت عناوینی چون پوپولیسم و

رمانتیسم و "قهرمان بازی" به تمسخر گرفته می شد. (۵) این فضا حتی از جانب فعالین جدی تر چپ نیز چندان به چالش کشیده نشد و آگاهانه در هم شکسته نشد. این امر پیشاپیش بعضی از یاران ما را در موقعیت ضعیفی قرار داده و توان مقاومت شان را محدود کرده بود. به علاوه بسیاری از این رفقا از کمترین تعلیم و تربیت در چگونگی برخورد با پلیس سیاسی محروم بودند. آنان حتی درک چندانی از ملزومات فعالیت متشکل و کسب آمادگی های لازم برای آن نداشتند. برق علنی گرایي و قانونی گرایي ناشی از تشعشعات باقی مانده از دوم خردادى ها موجب نابینایی و جدی نگرفتن دشمن شد. در نظر نگرفتن مسئله فوق (که مسئولیتش بر عهده کل جنبش انقلابی قرار دارد) و متهم کردن این رفقا به "دورویی سیاسی" و "دوگانگی سیاسی" (و این را علت اساسی برخی برخوردهای ضعیف دانستن) روشی غیر رفیقانه است و خدمتی به جمع بست درست از نقاط قوت و ضعف مان نمی کند. مقایسه با مواردی دیگر در جنبشهای توده ای نیز کمکی به حل مسئله نمی کند. کسانی که چنین قیاس هایی را صورت می دهند هدفشان نه آموزش و آبدیدگی رفقای ما بلکه تحقیر نسل جوان است. وانگهی قیاس بین تجربه رفقای دانشجو با رفقای قدیمی تری چون محمود صالحی از فعالین جنبش کارگری نیز نادرست است.

یکم، فرق است بین کسانی که تجارب مبارزاتی مختلف را از سر گذرانده اند و به درجات زیادی با شیوه های دشمن برای به زانو درآوردن زندانی سیاسی آشنایی دارند، با کسانی که برای نخستین بار با چنین موقعیت دشواری روبرو شده اند.

دوم، فشاری که بر رفقای دانشجو وارد آمد عمدتاً از جنس دیگری بود. دشمن عمدتاً در مورد این رفقا به روش های دهه شصتی رو آورد: یعنی سرکوب ایدئولوژیک و اعتراف گیری زیر شکنجه مبنی بر شکست کمونیسم و حقانیت اسلام. در صورتی که عمده فشارها بر رفقای چون محمود صالحی یا برخی فعالین جنبش زنان، در مرحله کنونی عمدتاً با هدف دست کشیدن آنان از مبارزه بر سر برخی مطالبات اجتماعی معین انجام شده است. مسلماً همواره باید از استواری و شجاعت هر فعال اجتماعی در هر حیطة ای آموخت و آن را در جامعه فراگیر کرد. اما اگر معضلات اساسی شناسایی نشوند، فرع به جای اصل می نشیند و نمی توان به بالا بردن درک و عملکرد مجموعه جنبش یاری رساند.

تجربه اخیر رفقای دانشجوی ما در زندان یک بار دیگر اهمیت توجه و پرداختن به ایدئولوژی کمونیستی را به ما نشان می دهد. بدون آموزش همه جانبه مارکسیسم، بدون بالا بردن درک علمی همگان از آن و ارتقا دانش مارکسیستی نمی توان استحکام لازم را برای گذر پیروزمند از پیچ و خم های مبارزه طبقاتی (در زندان یا بیرون از آن) فراهم آورد. این مهمترین درسی است که فعالین چپ دانشگاه و کلاً جنبش چپ ایران باید از این تجربه بگیرند. متأسفانه برخی از رفقای بازداشت شده تحت تاثیر گرایشاتی بوده اند که ایدئولوژی و آرمان انقلابی را تحقیر کرده یا آنرا به چند شعار بی محتوا تقلیل داده اند.

آیا علل ضربه را باید در برپایی تظاهرات ۱۳ آذر جستجو کرد؟

تظاهرات ۱۳ آذر عملاً به مرکز جدل های سیاسی پیرامون ضربه وارده بر پیکر جنبش دانشجویی بدل شده است.

بعضی ها تلاش برای سازماندهی این تظاهرات را سر منشاء ضربات دانسته یا آن را حرکتی زودرس و ماجراجویانه قلمداد می کنند که منطبق بر تناسب قوا و واقعیات سیاسی موجود در جامعه نبوده است. بر همین مبنا چنین نتیجه می گیرند که این کار نه تنها دستاوردی به بار نیآورد بلکه جنبش دانشجویی را به عقب راند.

این تصویری وارونه از واقعیات است. این نشانه دست بردن "مصلحت" در "واقعیت" است. چرا؟

به این دلیل روشن که علت اصلی بازداشت‌های اخیر تظاهرات ۱۳ آذر نبود. طبق اطلاعاتی که در دسترس است اکثر این رفقا از ۳ سال پیش تحت کنترل بودند. بسیاری از فعالیت‌ها و ارتباطاتشان را پلیس سیاسی تحت نظر داشت. مدارکی که در بازجویی‌ها ارائه شده عمدتاً شامل کلیه تحرکات سه ساله آنان بوده است. (۶) رژیم از قبل قصد وارد آوردن چنین ضربه‌ای را داشت. تحرکات و جنب و جوش‌های حول و حوش ۱۶ آذر فقط به معنی انتخاب لحظه مناسب برای رژیم بود. چه ۱۳ آذر اتفاق می افتاد چه نمی افتاد رژیم این کار را انجام می داد. (۷)

برخلاف برخی ادعاهای پرطمطراق مبنی بر فقدان "ارزیابی‌های سیاسی دقیق برای تعیین تاکتیک‌ها"، ذره‌ای سیاست (سیاست به معنای مارکسیستی آن) در چنین ارزیابی‌ای وجود ندارد. محرک سیاسی ضربه، به تناسب قوای نامساعد یا اعمال ماجراجویانه عده‌ای در جنبش دانشجویی تقلیل داده می شود و بدین سان عرصه کلی سیاسی قربانی جزئیات می شود. جزئیاتی که فقط در چارچوب روندهای سیاسی کلی تر قابل تحلیل و بررسی است.

برخورد سرکوبگرانه به دانشجویان بخشی از طرح بزرگتر سرکوب و مهار و کنترل جامعه است. امری که کلیه جناح‌های حاکم در مورد آن اختلافی ندارند. به ویژه آنکه بخش چپ جنبش دانشجویی پا را از خط قرمزهای ترسیم شده توسط حاکمیت بیرون گذاشت، به طور مشخص دفتر تحکیم وحدت را دور زد و چارچوبه‌های قابل تحمل را زیر سؤال برد. (که اگر زیر سؤال نمی برد هویت خود را زیر سؤال برده بود.)

علاوه بر این اگر زمانی حاکمیت فکر می کرد در مقابل خطر حمله آمریکا، می تواند چپ‌ها را به پشت جبهه خود بدل کند و به همین جهت مدتی کوتاه به دیده اغماض به فعالیت‌های شان نگاه می کرد، با برافراشته شدن پرچم "نه به استبداد داخلی! نه به دخالت خارجی!"، "نه به دیکتاتوری! نه به جنگ!" خطر قدرت‌گیری چپ انقلابی را بیشتر حس کرد. این خطر تا بدان حد بود که حتی روزنامه معتبری چون "اینترنشنال هرالد تریبیون" نیز در مورد آن هشدار داد و نارضایتی هیأت حاکمه آمریکا از بروز روحيات ضد امپریالیستی در جنبش دانشجویی ایران را منعکس کرد. لیبرال‌های طرفدار آمریکا فکر می کردند جنبش دانشجویی ایران ذخیره سیاسی طرح‌ها و نقشه‌های آمریکا خواهد شد، اما چپ دانشجویی این معادله را بر هم زد و این یکی از دستاوردهای مهم مبارزات اخیر بود.

بنابراین کمال محدودنگری است که دلیل برخورد حاکمیت به بخش چپ دانشجویی صرفاً سازماندهی تظاهرات ۱۳ آذر دانسته شود.

چنین نقدهایی از یک دیدگاه عمیقاً محافظه کارانه برخاسته است. این دیدگاه برای جنبش دانشجویی ایران آشناست. در طول تاریخ این جنبش همواره کسانی بودند که رویکرد حاکمیت به سرکوب بیشتر و عریان تر را به "چپ روی" انقلابیون نسبت می دادند. حزب توده نمونه بارز چنین تفکر و دیدگاه سیاسی بود. این حزب علت دیکتاتوری عریان شاه را به عملیات مسلحانه چریکها نسبت می داد. یا دیگرانی که دلیل سرکوب خونین دهه شصت توسط جمهوری اسلامی را به "ماجراجویی" انقلابیون آن دوران نسبت می دادند. این منطقی وارونه و به شدت ذهنی گرایانه است. این منطق

محافظه کارانی است که با تراشیدن "لولویی" به اسم "ماجراجویی" تنها عجز خود را از درک دلایل واقعی سرکوب و ضرورت های سیاسی آن به نمایش می گذارند.

البته "لولوی ماجراجویی" که با عباراتی چون "ذهنی گرایی"، "عمل کردن بر مبنای (وجود) موقعیت انقلابی" و "نادیده انگاشتن تناسب قوا" تزیین می شود تا شکلی منطقی به خود گیرد. اما تا کنون کدام برهان منطقی توانسته علیه واقعیت های سخت زمینی و تاریخی کاری انجام دهد؟ ظاهراً از نظر حامیان این دیدگاه، سازماندهی یک تظاهرات فقط تحت شرایط و موقعیت انقلابی مجاز است!!! تا زمانی که چنین موقعیتی نباشد بهتر است خانه بنشینیم و منتظر بمانیم. (البته اینان فقط با برپایی این تظاهرات مخالف نبوده بلکه با مضمون سیاسی و شعارهای این تظاهرات نیز مخالف بوده اند و آن را در تضاد با دینامیسم "مبارزه برای دموکراسی" به عنوان وظیفه اصلی جنبش دانشجویی می دانند. مسئله ای که در بخش "استراتژیهای سیاسی پیشنهادی" بیشتر بدان خواهیم پرداخت.)

گویی تاریخ تاکنون شاهد برپایی صدها و هزاران تظاهرات در دوره های مختلف سیاسی منجمله در بدترین شرایط افت سیاسی نبوده است. دهه چهل و پنجاه شمسی، جنبش دانشجویی در اوج خفقان رژیم شاه و تناسب قوای نامساعد مبتکر صدها تظاهرات کوچک و بزرگ بود که در تاریخ ماندگار شد. از تظاهرات ۱۶ آذر ۱۳۳۲ گرفته تا تظاهرات چهل تختی در سال ۱۳۴۷ تا تظاهرات ضد افزایش قیمت بلیط اتوبوس شرکت واحد در سال ۱۳۴۸، تا تظاهرات های خیابانی در اعتراض به قتل جزئی و یارانش در سال ۱۳۵۴. هیچ یک از این تظاهرات ها در "شرایط و موقعیت انقلابی" سازماندهی نشد. اما هر یک از آن ها موجی به راه انداخت که از درون آن صدها و هزاران انقلابی و کمونیست بیرون آمد.

نگاهی به یک دهه اخیر بیندازیم. آیا خیزش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و یا خیزشهای شبانه خرداد ۱۳۸۲ که محرک هر دو آن ها جنبش دانشجویی بود تحت اوضاع انقلابی صورت گرفت؟ می دانیم که بدون خیزش ۱۸ تیر و فروریختن توهمات دانشجویان نسبت به دوم خرداد اصلاً چپ به این زودی ها در جنبش دانشجویی طرح نمی شد. بدون زمین تمرین خیزش های شبانه خرداد ۸۲، چپ دانشگاه روحیه انقلابی خود را باز نمی یافت و از "مارکسیستهای قانونی" یعنی جریاناتی همچون "دانشگاه و مردم" گسست نمی کرد.

تئوری "فقدان موقعیت انقلابی و تناسب قوای نامساعد" پوششی است برای فرموله کردن سیاست "آسه برو، آسه بیا که گربه ساخت نزنه"! این تئوری به ظاهر می خواهد مبلغ "واقع بینی" و "واقع گرایی" باشد، اما بیشتر بیان واقع گریزی از قوانین حاکم بر مبارزات انقلابی است. هر مبارزه اقتصادی یا سیاسی (حتی در محدودترین شکل خود) ضربه ای است بر تناسب قوای موجود میان مردم و رژیم حاکم. مردم به خیابان می آیند که به خواسته های عادلانه خود دست یابند و این کار به معنی بر هم زدن تناسب قوای موجود است. این خصلت اساسی یک مبارزه معین را تشکیل می دهد. هدف اصلی یک مبارزه (حتی در لیبرالی ترین شکل) "رعایت تناسب قوا" نیست بلکه "تغییر تناسب قوا" یا حتی به تعبیر لیبرالی "چانه زدن بر سر تناسب قوا" است. بی جهت نیست که برخی مواقع حکومتهای ارتجاعی حتی نسبت به کوچکترین اعتراض لیبرالی حساسیت بالا نشان می دهند. ترسشان از اینست که حتی این قبیل مبارزات حکم آخرین پرگاه بر بار شتر را داشته باشد و کمرشان را بشکنند.

این که در هر مبارزه مشخص تا چه حد و تا چه سطح و عمقی می توان پیشروی کرد به تحلیل مشخص از اوضاع

مشخص مربوط است. خطر اصلی در جنبش انقلابی همواره این بوده که عینک محافظه کارانه مانع از درست دیدن واقعیت ها و ظرفیت های انقلابی شده است. در این زمینه نیز همواره احزابی چون حزب توده مبلغ چنین محافظه کاری هایی بوده اند. تاریخ جنبش دانشجویی ایران در مقاطع مختلف تکاملش بارها با این "دیدگاه و روش توده ای ها" روبرو شد و مجبور شد با آنان در بیفتد. یعنی با کسانی که همواره تحت عنوان این که "اوضاع مناسب نیست" و یا این که "اگر این کار را بکنیم چیزهایی که تا کنون بدست آوردیم را از دست خواهیم دید" با گسترش فعالیت های انقلابی مخالفت می کردند.

البته تاریخ قویاً نشان داده که تنها کسانی می توانند تاریخساز باشند که "تناسب قوای موجود را رعایت نکنند" به این معنا که حداکثر تلاش خود را برای برهم زدن تناسب قوای موجود در هر مقطع و لحظه معین بکار برند و تا آنجا که امکان دارد پیشروی کنند. این مسئله حتی در زندان هم صادق است. چگونه می توان با تکیه بر تئوری "رعایت تناسب قوا" انتظار قهرمانی در زندان را داشت. یعنی در شرایطی که به ظاهر همه چیز به نفع دشمن است. گلسرخی و دانشجویان نمونه برجسته انقلابیونی بودند که فراتر از تناسب قوای موجود عمل کردند. هیچ "تناسب قوایی" میان آن دو نفر و رژیم شاه با آن یال و کوپالش وجود نداشت. حتی در میان گروه حاضر در آن بیدادگاه نیز اکثریت یا وا داده بودند یا به درجات مختلف کوتاه آمده بودند. اما گلسرخی و دانشجویان به یک تناسب قوای بزرگتر چشم دوختند، به تناسب قوایی که در پهنه تاریخ و جامعه موجود بود. آنان به قدرت آرمان انقلابی شان و نیاز جامعه بدان تکیه کردند و صحنه را به کلی ضد رژیم شاه برگرداندند. برخورد انقلابی و از جان مایه گرفته شان موجب شد که نسلی از انقلابیون به صحنه مبارزه عملی سوق داده شوند و تناسب قوا به طور عینی نیز به نفع مردم تغییر کند.

تئوری "رعایت تناسب قوا" منعکس کننده روحیه کسانی است که اعتقاد چندانی به تغییر رادیکال اوضاع ندارند. این قبیل افراد درایت سیاسی را این می دانند که خود را همساز با سطح کنونی جنبش کنند و همواره مبلغ احتیاط در پیشروی باشند. از تنه درخت چنین تفکرات محتاطانه ای هیچ جوانه انقلابی ای نخواهد رست. به قول شاعر بزرگ شاملو:

غافلان همسازند

تنها توفان فرزندان ناهمگون می زاید

همسازسایه بانانند

محتاط درمرزهای آفتاب

آیا زمان عقب نشینی فرا رسیده است؟

بعضی ها (هر چند با اما و اگر و شاید و باید های مصلحت طلبانه) ضربه آذر ماه را یک شکست بزرگ تصویر کرده، فکر می کنند که جنبش دانشجویی (حداقل بخش چپ آن) دچار یک عقبگرد جدی شده است. این نیز تصویری وارونه از دستاوردها و نتایج یک مبارزه است. حتی اگر تظاهرات ۱۳ آذر را یک شکست ارزیابی کنیم (که به واقع چنین نیست) شکست در یک صحنه را شکست کلی نمایاندن، عقب نشینی در یک جبهه را مساوی عقب نشینی در تمام جبهه ها قرار

دادن، نشانه ذهنی گرایی و بدبینی مفرط است.

نه جنبش دانشجویی به بخش چپ آن خلاصه شده، نه بخش چپ آن محدود به رفقای بازداشت شده است. این تصویری است که عمدتاً برخی از کسانی که زیر چتر "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" فعالیت می کنند (و بخشاً برخی از منتقدان آن ها) مایلند ارائه دهند. این تصویر غیر واقعی است. این قبیل بزرگ نمایی از خود (همراه با کوچک نمایی دیگر بخش های جنبش چپ و نیز کوچک نمایی رقبایی چون لیبرال های سکولار و ملی مذهبی ها) در خدمت اهداف سیاسی معینی قرار دارد که در فرصت های آتی بیشتر به آن خواهیم پرداخت. قابل ذکر است که چنین برخوردهایی، در جریان تلاش برای متحد کردن گرایشات چپ طی چند ساله اخیر (بطور مشخص برای برگزاری تظاهرات ۱۳ آذر) نقش مخربی ایفا کرد.

تا آنجا که به تظاهرات ۱۳ آذر برمی گردد این تظاهرات یک دستاورد مهم برای جنبش دانشجویی ایران محسوب می شود. (۸) مهمترین دستاورد آن، طرح و انعکاس شعارهای چپ در سراسر جامعه بود. یکی از جوانب مهم این دستاورد تقویت چپ در دیگر دانشگاه های کشور است. تظاهرات ۱۳ آذر به امواج مبارزاتی که در شهرستان ها در حال ظهور بودند دمید و در حد توانش به آن ها جهت داد.

از نظر عملی نیز علیرغم دستگیری چند ده نفر از فعالین و جو خفقان آوری که دشمن بوجود آورد، به همت و تلاش بسیاری از فعالین جنبش دانشجویی این تظاهرات برگزار شد. این امر خود قبل از هر چیز نشانه آن بوده و هست که بخش چپ دانشجویی به همین تعداد رفقای بازداشت شده محدود نبوده و نیست. این تظاهرات بیان ظرفیت انقلابی واقعاً موجود در جنبش دانشجویی است که می تواند دوباره به صحنه آید. رشد خیزش دانشجویی در شهرستان ها (شیراز، تبریز و ...) و اخیراً دانشگاه تربیت معلم کرج نشانه اعتلای نوین این جنبش است. آنچه که عقب نشینی یا پیشروی جنبش دانشجویی را تعیین می کند، صحنه کلی سیاسی، موقعیت تضادهای طبقاتی اجتماعی در جامعه و انعکاسش در دانشگاه و همچنین نقش و عملکرد آگاهانه نیروهای پیشرو است. تناسب قوای واقعی را این چارچوب کلی تعیین می کند نه میزان نفرات شرکت کننده در این یا آن آکسیون معین یا تعداد افراد بازداشتی در این یا آن تظاهرات مشخص، یا روحیات برخی که در اثر این ضربه دچار گجی و سردرگمی شده یا هراس شده اند.

تظاهرات ۱۳ آذر شکست نخورد. آنچه که شکست خورد برخی درکهای رایج در میان بخشهایی از جنبش چپ دانشجویی بود. یعنی همان کسانی که نسبت به دشمن توهم داشتند و اسیر علنی گرایی بی حساب و کتاب بودند. این امر برای جنبش جوانی که هنوز از تأثیرات سیاسی و روش های عملی دوم خردادی ها بطور کامل گسست نکرده، امری طبیعی است. آن چه که طبیعی نیست فرموله کردن این قبیل سیاست ها و روش ها و رساندن آن به سطح یک برنامه سیاسی توسط کسانی است که مدعی تجربه و سابقه انقلابی اند. مشکل از فداکاری ها و جسارت های نسل جوان نیست، بلکه عمدتاً ناشی از نسل قدیمی است که از تاریخ پند نگرفته است و چه بسا گذشته انقلابی و درس های تجارب انقلابی کوچک و بزرگ را به دور افکنده است.

این مقاله را با بحث بر سر موضوعاتی چون "استراتژی های پیشنهادی" برای جنبش دانشجویی، "رابطه فعالیت مخفی و علنی" و "رابطه جنبش دانشجویی با احزاب" پی خواهیم گرفت.

- ۱- عنوان این مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری (نکاتی در مورد جنبش دانشجویی و چپ)" - ۱۳۸۷/۲/۳۰ است که در وبلاگی به نام تریبون مارکسیسم درج شده است.
- ۲- ابی هافمن (۱۹۸۹-۱۹۳۶) (Abbie Hoffman) از شخصیت های مبارز آمریکایی و بانی "حزب بین المللی جوانان Yippies" بود. در اواخر دهه ۶۰ به جرم به خشونت کشیدن یک تظاهرات دموکراتیک ملی بارها دستگیر و دادگاهی شد. او با ۶ نفر از رادیکالترین انقلابیون دهه ۶۰ آمریکا گروهی بنام "Chicago seven" را ایجاد کرده بودند. دادگاههای جنجالی او و واکنش های او در دادگاه هنوز برای جوانان انقلابی جذاب و الهام بخش است. در سال ۱۹۷۱ هافمن کتابی نوشت با عنوان "این کتاب را بدزد" که به یکی از پرفروش ترین کتابها تبدیل شد. موضوع این کتاب راهنمایی هایی برای یک زندگی آزاد بود. از سالهای ۸۰ تا ۸۶ او با تغییر قیافه، بصورت مخفی و با نام Barry Freed زندگی می کرد ولی در جریان یک تظاهرات دانشجویی در ۱۹۸۶ دستگیر شد. بعد از اینکه مجدداً شناخته شد، چندین مصاحبه و برنامه مختلف انجام داد و همچنین سخنرانیهای رسمی و مهمی در پرده برداری از کودتاهای آمریکا - بخصوص در مورد نیکارگوآ- پیش برد و در فیلم الیور استون بنام Born on the Fourth of July در مورد جنگ ویتنام هم بازی کرد. فیلم در دسامبر ۱۹۸۹ بنمایش درآمد و این دقیقاً هشت ماه بود که هافمن خودکشی کرده بود.
- ۳- رجوع شود به منبع شماره یک.
- ۴- به نقل از نوشته بهروز کریمی زاده به نام "در دفاع از آزادی و برابری" درج شده در سایت اخبار روز - ۶ خرداد ۱۳۸۷
- ۵- برای بحث بیشتر در این زمینه به مقاله "جوانان، سرمشق ها و قهرمانی ها" منتشر شده در شماره ۲۴ نشریه بذر، رجوع کنید.
- ۶- با توجه به تجربه اخیر این هشدار به فعالین دیگر جنبش های اجتماعی ضروریست که دچار توهم و خوش خیالی نشوند و فکر نکنند روشی را که ماموران اطلاعات در مورد کنترل فعالین جنبش دانشجویی انجام دادند در ارتباط با فعالین علنی دیگر جنبش ها بکار نمی برند.
- ۷- در نظر نگرفتن این مسئله خود نشانه اوج ذهنی گرایی کسانی است که مدام به دانشجویان اتهام ذهنی گرایی می زنند. یک نمونه از این برخوردها در نوشته ای به نام "درسهای یک تجربه تلخ" - لنا، (درج شده در سایتهای اینترنتی) قابل مشاهده است. در این نوشته که رونویسی "مودبانه" تر (و البته به همان اندازه محافظه کارانه تر) از مقاله درج شده در وبلاگ تریبون مارکسیسم است، تلاش شده که به اصطلاح "پایه های تئوریک" نیز برای ذهنی گرایی دانشجویان در مقایسه با کارگران دست و پا شود. از نظر لنا: "ویژگی جنبش دانشجویی که عامل ذهنی در آن نقش قوی و پر رنگی در مقایسه با جنبش کارگری دارد باعث شد زمینه برای رشد انواع سوسیالیسم غیر کارگری فراهم گردد." از نظر لنا اگر تشکل "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" تهران از شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری جدا نمی شد اینقدر ذهنی گرایی در میان شان تقویت نمی شد!
- صد رحمت به ماتریالیستهای مکانیکی قرن هیجده و نوزده میلادی. آنان حداقل ماتریالیست های خوبی بودند و ماتریالیسم را با کارگر و ایده آلیسم را با روشنفکر معنی نمی کردند؛ و نمی گفتند که کارگران بر خلاف دانشجویان ذاتاً سوسیالیست هستند (البته از نوع کارگرپیش) و نمی گفتند در ژن کارگران "عینی گرایی" است و در ژن دانشجویان "ذهنی گرایی" و کافی است دانشجویان کمی بیشتر کنار فعالین کارگری بنشینند تا ژن "عینی گرایی" به آنان منتقل شود. کمتر جنبشی به اندازه جنبش چپ ایران شاهد ظهور چنین استدلالات پا در هوایی بوده است. استدلالاتی که آگاهی کمونیستی را به عنوان یک علم و ایدئولوژی و ارزیابی از سیاستهای غالب بر جنبشها را چنین به سخره می گیرند و پایه های مادی شکل گیری آگاهی و سیاست را چنین مبتذل می کنند.
- ۸- در این زمینه به مجموعه مقالات درج شده در شماره ۲۳ نشریه بذر رجوع کنید.